

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وانتَ المَنَّانُ بالعَطِيَّاتِ عَلَى اهلِ مَمْلَكَتِكَ و العَائِدُ عَلَيْهِم بِتَحَنُّنِ رَأْفَتِكَ
الهِى رَبِّيَنِّى فِى نِعْمِكَ وَ اِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِى كَبِيرًا فَيَا مَنْ رَبَّنِى فِى
الدُّنْيَا بِاِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ وَ نِعْمِهِ وَ اِشَارِكِى فِى الْاٰخِرَةِ اِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ
اى پروردگار من، تو مختص به منت هستى به واسطه عطایا و بخشش
هایی که بر اهل مملکت خود انجام می دهی و دائماً رأفت خود را متوجه آنها می
گردانی . بار پروردگارا تو مرا در نِعَمِ خود و احسان خود در حال صِغَرِ پروراندی و
اسم مرا در حال کِبَرِ بلند مرتبه و پرآوازه داشتی . پس اى كسى كه مرا در دنیا به
احسان و تفضُّل و نِعَمِ خود پرورش داد و به عفو و كرمِ خود و بخشش خود در
آخرت نوید داد .

در جلسه گذشته عرض شد که اگر منت پروردگار بر ما نبود و رأفت او
شامل حال ما نمی گشت، ما هم مانند سایر افراد که در عالم بی خبری و جهالت و
بی توجهی نسبت به سعادت خود به سر می برند، ما هم مانند آنها بودیم .

البته در این فقره شریفه دو معنای عام و خاص لحاظ می شود . معنای عام
عبارت است از همان جنبه سببه و عمومیت رحمت پروردگار که نسبت به همه
افراد است و نسبت به همه موجودات است در بقاء وجود و در بقاء حیات، حتی
نسبت به کفار و نسبت به فسّاق و نسبت به جمیع موجودات . این یک جنبه هست
که فیض الهی دائماً از مبدأ فیاض به قوالب وجودیه و امکانیه در حال سریان و

جریان است. و آن رأفت پروردگار و عطوفت نسبت به جنبه کمالی افراد مقتضی دوام فیض بر این ممکنات هست.

اما به نظر می‌رسد که حضرت سجّاد علیه‌السلام در این فقره اشاره به جنبه خاص از رأفت و عطوفت پروردگار نسبت به بندگان خود دارد، که آن جنبه رأفت موجب اقتراب و نزدیک شدن افراد به عالم قدس و دور شدن آنها از عالم جهالت و بهیمیت و توحش و نادانی و حیوانیت است.

به طور کلی اگر ما یک نگاهی بخواهیم بکنیم به زندگی اشخاص و افراد، این زندگی را در دو مرتبه می‌توانیم دسته‌بندی کنیم. یک مرتبه زندگی حیوانی و جهالت و نادانی و بی‌خبری و آن زندگی

است که هدف و مقصد در آن زندگی فقط رسیدن به امیال دنیوی و خواست های دنیوی باشد. رسیدن به متاع دنیوی باشد. در هر قالب و در هر صنفی می خواهد وجود داشته باشد.

حیوان می خواهد شکم خود را سیر کند و برای این مسأله حد و مرزی نمی شناسد. حیوانات دیدید چطور بر سر جیفه دنیا تکالب می کنند و خود را بر او می اندازند تا این که حصّه و سهم خود را از آن ببرند.

وقتی یک مرداری هست، یک عدّه کلاب و سگ ها به او حمله می کنند، هر کدام می خواهد زودتر به او برسد و خود را سیر کند و کاری به دیگری ندارد. دیگری حالا گرسنه می ماند، آیا سگ دیگر مریض است؟ لنگ است؟ عقب می ماند از قافله، یا نمی ماند؟ این کار ندارد. زود به متاع و منافع خود برسد. یک پلنگ وقتی که حمله می کند کار ندارد به این که الآن حیوان بیچه دارد مادر است، بیچه آن منتظر است و آن تقاضایی دارد خواستی دارد نه، می گوید ما گرسنه مان است و خدا این روزی را رسانده است و بایستی که دلی از غذا دریاوریم. می گیرد و حمله می کند و او را بدست می آورد و روزی خود را تأمین می کند. حالا باز هم صد رحمت به این حیوانات، وقتی شکمشان سیر می شود دیگر کاری ندارند.

می گویند وقتی که یک شیر یا یک ببر و پلنگی سیر هستند، آهو در کنار آن ها باشد کاری ندارند. اتفاق افتاده است، نقل می کنند می گویند. وقتی گرسنه بشوند [بله] آن موقع است که خب برای رفع جوع و رفع گرسنگی خود اقدام به حمله می کنند مارها در هنگامی که سیر هستند به حیوان حمله نمی کنند و او را نمی بلعند وقتی گرسنه شدند آن موقع، و همین طور. اما این بشر، این چه حسابی دارد واقعاً؟

می گویند این بشر تکامل پیدا کرده است. در قرن عشرين، در قرن دو هزار، عقل ها کامل شده است تمدن بشر ترقی کرده است. انسان امروز با انسان دو هزار سال پیش تفاوت دارد. امروزه دانش و فرهنگ و پیش بشر به مرتبه اعلائی رسیده است. امروزه احتیاج به اخلاق و استاد و تربیت دینی و تربیت تشریحی دیگر وجود ندارد. خود انسان صحت و سقم اشیاء و مسائل را ادراک می کند و نیازی دیگر به ترتیب و ارسال رُسل و انزال کتب و الزام به تکالیف دیگر نیست.

چند روز پیش در روزنامه می خواندم که در یکی از همین کشورهای بسیار متمدن و پیشرفته و امروزی، کشور آلمان که خب از نقطه نظر فرهنگی و

ثقافه جزو کشورهای متمدن به حساب می‌آید دیگر. نگاه کنید ببینید این فرهنگ، این بشری که امروز پیشرفت کرده است و دیگر نیاز به اخلاق ندارد چه کرده است؟ در یک استخر دویست نفر از این مردم داشتند شنا می‌کردند و بیرون بودند و این‌ها، یک

طفل ده ساله عراقی در آنجا دچار ناراحتی می‌شود یا این‌که او را اذیت می‌کنند یا این‌که خود او در وسط استخر و این‌ها [به مشکل برمی‌خورد] و این نمی‌تواند [خودش را] نجات بدهد. این دویست نفر همین‌طور نگاه می‌کردند و می‌خندیدند و چون این یک فرد بیگانه بود نگاه کردند تا جلوی چشمشان غرق شد. التفات می‌کنید. این بشری است که به تمدن رسیده است.

یعنی شما رذیلانه‌ترین مرتبه توحش را هم نمی‌توانید تصور کنید که یک فرد سی ساله، چهل ساله، پنجاه ساله، نگاه کند ببیند یک بچه ده ساله چون خارج از نژاد اوست، جلوی چشمش غرق می‌شود. همین‌طور هر هر می‌خندد و نگاه می‌کند و غرق می‌شود جنازه آن را می‌آورند بیرون. همین، التفات کردید و مسائل و چیزهایی که شما خودتان کم و بیش اطلاع دارید و می‌دانید که....، نه جانم تکنولوژی و تکنیک وجدان بشر را بیدار نکرده است وجدان بشر در جهالت است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ الْعَصْر، ٢ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْعَصْر، ٣

انسان دائماً در حال ضرر و زیان ناشی از مراتب جهالت و نادانی اوست، مگر آن کسانی که از این ورطه خود را به بیرون بیاورند و عمل صالح انجام بدهند و خود را تحت تربیت شرع قرار بدهند تا تغییری در آن‌ها پیدا بشود. و الا سوار الاغ شدن با سوار هواپیما شدن در فرهنگ بشر چه اختلافی بوجود می‌آورد؟ چه انسان سوار اسب بشود. اولاً الآن مگر سوار اسب نمی‌شوند سوار الاغ مگر نمی‌شوند؟ مگر نمی‌شوند؟ این‌هایی که مسابقه می‌دهند خب سوار اسب می‌شوند مسابقه می‌دهند دیگر، اسب زبان بسته باعث تفریح و باعث کیف کردن افراد واقع شده است دیگر. خب حالا انسان سوار حیوان بشود یا سوار ماشین بشود. انسان وسیله نقلیه‌اش وسیله نقلیه سابق باشد یا جدید باشد به فرهنگ چه مربوط است؟ به عقل و درایت چه ارتباطی دارد؟ به عقل و درایت چه ربطی دارد؟ به حساب و کتاب چه ارتباطی دارد؟

آن هواپیمایی که دارد رد می‌شود و سیصد مسافر بی‌گناه، پانصد مسافر بی‌گناه که از همه جا بی‌خبر، دارند از یک نقطه به نقطه دیگر حرکت می‌کنند، از همه جا بی‌خبر، طفل شیرخوار و پیرمرد در میان این‌ها قرار دارد، رأی آقایان تعلق می‌گیرد بر این‌که این هواپیما را بالای دریا بزنند. مگر نزدند؟ مگر هواپیمای ایران را نزدند؟ خب این شخصی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد خب تو دشمنی داری هواپیما را بزن به مسافرها چکار داری؟ آن بچه شیرخوار چه تقصیری دارد؟

آن پیرمردی که الآن در آنجا نشسته است و به امید رفتن به منزل دارد لحظه شماری می‌کند آن چه گناهی دارد؟ این‌ها مظاهر

تمدن بشری است‌ها و آن شخصی که الان دارد این کار را می‌کند می‌داند چه جنایت و چه فاجعه‌ایی دارد بوجود می‌آورد؟ می‌داند در عین حال می‌زند و کیف هم می‌کند و افتخار هم می‌کند. این چیست؟ این همان پیشرفت فرهنگ بشر است. الحمدلله چون پیشرفت کردند اگر سابق با تیر و کمان می‌زدند یک نفر را می‌کشتند. الان با یک وسیله می‌زنند سیصد نفر را تکه تکه می‌کنند، بله خیلی عالی است. این همان رشد فکری و!....

این پیشرفت نیست عزیز من. این توحش و حیوانیت است. این جنایت است این بربریت است نه رشد عقلی! رشد شیطنت است نه رشد وجدان و اخلاق، رشد حیوانیت و بهیمیت است نه رشد انسانیت و ارزش‌های انسانی، رشد انسانیت نیست.

رشد انسانیت آن رشدی است که شخص می‌آید پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و می‌گوید قضیه‌ایی را [که] دیشب اتفاق افتاده است من برای شما نقل کنم؟ رسول خدا می‌فرمایند چه بوده است؟ او می‌گوید برای همسایه ما غذایی آورده بودند و آن‌ها گرسنه بودند، ما هم گرسنه بودیم، بچه‌های ما هم گرسنه بودند. آن زن همسایه می‌بیند که خب بچه‌ها خوابند، ما هم گرسنه هستیم، فعلاً هم که این بچه‌ها خوابند تا فردا خدا بزرگ است، این غذا را [می‌آورد] در منزل ما و به ما می‌دهد، چون بچه‌های ما بیدار بودند و گرسنه بودند و او هم متوجه بود. یعنی غذا را خودش نمی‌خورد و می‌آورد و به همسایه می‌دهد و می‌گوید بچه‌های من فعلاً خوابند و از این مرتبه می‌شود گذشت و این مسأله را ندیده گرفت. این می‌شود چی؟ این می‌شود رشد وجدان و رشد انسانیت، رشد مکارم الاخلاق.

رسول خدا فرمودند، و بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، من مبعوث شدم تا این‌که ارزش‌های انسانی را به انتها برسانم. ارزش‌های انسانی، ارزش‌های اخلاقی را به انتها برسانم. مکارم اخلاق را به انتها برسانم.

این قضیه همان‌طوری که عرض شد اختصاص به گروهی دون گروه دیگری ندارد. هر شخص در هر مرتبه‌ای از دنیا که بخواهد منافع را به خود اختصاص بدهد و دیگران را کنار بزند، در هر قشری می‌خواهد باشد، باشد، تفاوتی نمی‌کند. آن چیست؟ آن عالم جهالت و نادانی است. برای رسیدن به یک مرتبه به نحوی عمل کند که دیگران را محروم کند از آن مرتبه و خود آن موقعیت را بدست بیاورد، این همان است، تفاوتی نمی‌کند. حتی برای احراز موقعیت دینی

به نحوی عمل کند که از دیگران سبقت

بگیرد و خود به آن موقعیت برسد، این هم همان است تفاوتی نمی‌کند .
برای رسیدن به کالایی و دست‌اندازی بر یک منفعی به نحوی عمل کند که به خیال
خود این متاع را از دیگران بر باید، آن هم همین‌طور است، هیچ تفاوتی نمی‌کند .
هرچه هست در همین قالب می‌گنجد و در همین موقعیت می‌تواند مورد ارزشیابی
قرار بگیرد .

خدای متعال این نعمت هدایت و نعمت باز شدن افق‌های فکری و
روشن شدن عوالم غیب و مراتب توحید را نصیب هر کسی نکرده است و هر کسی
نسبت به این مسأله، بهره و توشه‌ایی نبرده است . همان‌طوری که دیشب عرض شد
این مسأله، یک اکسیر اعظم و یک حیات و سعادت ابدی است که خداوند نصیب
بعضی از افراد کرده است و چشمان آن‌ها را به مسائل واقع و به حقائق روشن کرده
است .

دیگران در چه وضعیتی هستند؟ مشاهده کنیم دیگر، تکالب بر دنیا،
گرفتن‌ها، بردن‌ها، نقشه کشیدن‌ها، برای آن خط و نشان کشیدن‌ها، تمام این‌ها
برای چیست؟ همه برای این است که غفلت حاکم است . جهالت بر بشر حاکم
است . غفلت و جهالت و نادانی، و چقدر انسان واقعاً در خسران است که خود را
از این وادی بهیمیت و حیوانیت بیرون نمی‌آورد . و هرچه اولیاء و بزرگان می
خواهند بشر را از این موقعیت بیرون بیاورند اجازه نمی‌دهد، می‌گویند از این
زندان جهل بیرون بیا . افق فکری خود را گسترش و توسعه بده . در این تنگنای
ضالت‌ها و خودبینی‌ها و انانیت‌ها گرفتار نشو . اعصاب خود را راحت کن زندگی
خود را راحت کن . زن و بچه خود را راحت نگه دار . فکر خود را به سمت مسائل
دیگری ببر . اینقدر گرفتار این و آن و دربند کارهای این و آن نباش ! ولی کجاست
گوش شنوا؟ کجاست گوش شنوا؟

بعضی‌ها راحتی خود را در اضطراب و تشویش جستجو می‌کنند . دائماً
در حال تشویش و اضطراب هستند گویا حیات آن‌ها به این مسأله وابسته است .
زندگی آن‌ها اصلاً آرامش پیدا نمی‌کند . افرادی که در آرامش هستند در مجالس
ببینید کمتر صحبت می‌کنند . اگر یک ساعت انسان با آن‌ها بنشیند، از آن‌ها مطلبی
نمی‌شنود مگر مطالب مفید و ضروری . و به طور کلی انسان با سؤال کردن به جایی
نمی‌رسد، هی سؤال کند، هی سؤال کند، هی آقا این چیست؟ هی آقا آن چیست؟
هی آقا این مسأله چیست؟ آن‌چه که انسان در سکوت بدست می‌آورد خیلی بیش

از آن چیزی است که با سؤال بخواهد بدست بیاید . با سؤال بخواهد بدست بیاید .

یک وقت با مرحوم آقا داشتیم جایی می‌رفتیم حالات مرحوم آقا دو قسم بود در بعضی از حالات در یک وضعیتی بودند که هیچ مجال صحبت کردن را نداشتند، فقط در خود بودند. خب ما هم متوجه می‌شدیم با ایشان صحبت نمی‌کردیم. حتی گاهی از اوقات اتفاق می‌افتاد که ما برای کار مهمی می‌آمدیم منزل، اما همین که نگاه می‌کردیم به ایشان متوجه می‌شدیم نه، الآن وقت صحبت کردن نیست. یعنی همین که از ایشان سؤالی می‌کردیم مسأله‌ایی را مطرح می‌کردیم به هم می‌خورد و آن حالت آرامش و حالت سکون و آن حالت طمأنینه با تنزل به این مطالب و این مسائل، به هم می‌ریخت. لذا خود ایشان به ما کیفیت مسأله را یاد داده بودند که در چه موقع و در چه اوقاتی ما مطالبی را از ایشان سؤال بکنیم.

نمی‌دانم یک وقتی من این قضیه را گفتم برای رفقا یا نگفتم؟ یک وقت یکی از دوستان بود، یکی از رفقا در همان موقع به ما تلفن کرده بود، و تقاضا کرده بود که ما خلاصه حالاتش را برای مرحوم والد، نقل بکنیم و از ایشان خلاصه بخواهیم، آقا حالات ایشان این‌طور است این‌طور است، چه امر می‌فرمایید؟ خلاصه ایشان اذکارش تمام شده است و خلاصه عالم و آدم همه توقّف کردند تا ایشان دوباره یک ذکری را شروع کنند و برنامه‌ایی را....، نظام خلقت همه به اختلال و تعطیل افتاده است. گفتیم چشم، ما فردا رفتیم خدمت آقا، دیدیم به آن هم از همان موقع‌هایی است که جلو نیاید رفت، سرمان را برگردانیم مثل بچه خوب، سرمان را انداختیم برگشتیم منزل و مدتی بود آمدیم. شب بعد تلفن شد، آقا گفتید؟ گفتیم که فرصت نشد ان‌شاءالله حالا بعد می‌گویم. یک بسیار خوبی فرمودند ولی از هزارتا بله!! از آن چه عرض کنم‌ها بهتر و رساتر و مفیدتر.

دوباره فردا بعد از ظهر رفتیم منزل آقا دیدیم، نخیر! خلاصه قضیه به شکل دیگری است و خلاصه مسأله به....، باز دوباره فردا شب تلفن کردند آقا این‌طور....! ما هم یک خورده می‌خندیدیم و خب سر کیف بودیم سر حال بودیم! ما که تمام نشده بود [ذکرمان]، ما طوریمان نبود ایشان....، قضیه ما فرق داشت. البته ما راحت بودیم. گفتیم که نه! متأسفانه نشد و فلان، گفتند خب آقا بالأخره ما همین‌طور معطل هستیم، ما هم خب شوخی گاهی [می‌کردیم] گفتیم خب شما هم ذکر صلوات بفرستید تا وقتی که ان‌شاءالله [ذکر] مجدد برسد و فلان. گفت چشم، هرچه امر می‌فرمایید این هم بهتر از آن! بله عبارت دیشبی خیلی رساتر بود و خودمان را برای مراتب بعدی هم آماده کردیم که خلاصه کار به کجا می‌کشد.

از قضا روز سوم هم رفتیم خدمت ایشان، دیگر گفتیم که بالأخره باید امروز دیگر خدمت آقا عریضه را عرض کنیم، چون دیگر خیلی اوضاع قمر در عقرب است، و اگر اشهد نباشد دیگر معلوم نیست چه حواله‌ایی می‌شود؟ علی کل حال تا آمدیم شروع کنیم گفتند آرام آقا! بفرمائید! خب این دیگر،

صریحاً بود گفتیم چشم ما هم می‌فرمائیم ولی خب علی کل حال مطلب این‌طوری است. شب رفتیم و منتظر تلفن بودیم که یک مرتبه دیدیم بله! این دستگاه صدایش بلند شد با بلند شدن این هم ما خلاصه...، دیدیم بله ایشان هستند و گفتیم که نه آقا هنوز نتوانستیم! دیگر این بزرگوار، طاقتش طاق شد و گفت آقا این درست است آخر؟ چند روز همین‌طور ما را معطل بکنید و همین‌طور چیز بکنید؟ گفتم آقا جان چه اشکال دارد؟ شما کی می‌خواهید به فنا برسید به من بگویید یک سال دیگر؟ دو سال دیگر؟ حالا به دو سال و سه روز دیگر بشود. حالا چه اشکال دارد؟ حالا چهار روز دیگر؟ سه روز دیگر دیرتر باشد؟ ان‌شاءالله که بله خداوند...، ایشان گفت که من گمان نمی‌کنم این‌طور رفتار صحیح باشد درست باشد. ما شوخی می‌کردیم ان‌شاءالله خداوند جبران می‌کند، جبران مافات می‌کند. مثلاً شما اگر با صد کیلومتر می‌رفتید ان‌شاءالله تتمه آن صد و بیست کیلومتر می‌رسید به آن...، آن بنده خدا، خداحافظی نکرده دیگر گوشی را گذاشت که ما هم مثل این که خیلی خوشیم خیلی....

دو روز بعد رفتیم در منزل مرحوم آقا جلسه‌ایی بود، این‌ها که خدمتتان عرض می‌کنم این‌ها خب رفقا و رندها می‌دانند که خلاصه چه مطالبی هست در ذهن، دو روز دیگر رفتیم در خدمت مرحوم آقا و مجلسی بود من دیدم این شخص رو کرد به اخوی‌مان، اخوی بزرگتر، و دارد این برنامه‌اش را به آن می‌گویند که آقا! برو پیش مرحوم آقا و خلاصه ما برنامه‌مان این است، ذکر چه می‌گویید؟ همان‌جا ایستاده بودیم یک مرتبه صدای مرحوم آقا از درون اطاق بلند شد، که خلاصه به آن اخوی، چه کسی به شما گفته است که از آن‌چه را که تعیین کرده‌ایم تجاوز و تعدی کنید؟ ایشان باید مطلب خود را به فلانی بگوید و از فلانی جواب خود را بگیرد. التفات می‌کنید!! این اخوی ما هم آمد دیگر رنگ به چهره‌اش نبود. گفت آقا مگر به شما نگفته‌اند از ایشان بگیرید؟

اگر قرار بر این است که حساب و کتابی در کار باشد خب این برنامه هم جزو همان حساب و کتاب است، دیگر این که نمی‌شود جدا باشد. وقتی که می

گویند حال نداریم یعنی این هم جزو برنامه است، حال نداریم. آقا برو به کارت برس، چه کار دارید حالا حتماً به این کیفیت و این شکل عمل بکنید؟ افرادی که متوجه هستند آن‌ها می‌دانند که آن مطالبی که باید به گوش آن‌ها برسد می‌رسد.

ما از جلسه عنوان بصری بیرون آمدیم، در خیابان یک نفر می‌آید می‌گوید آقا یک نصیحتی بفرمائید. گفتم پس من یک ساعت و نیم چکار می‌کردم برای شما؟ پس الآن یک ساعت و نیم چکار می‌کردم؟ التفات کردید. آقا یک مسأله اختصاصی بفرمائید. گفتم آقا من چیزهای اختصاصی بلد نیستم، آن دیگر باید به افراد دیگر مراجعه بفرمائید. کار ما همین است که برویم بنشینیم. اما آن کسانی که

اهل

معنا و اهل ادراک هستند، از یک جمله کلی، هزار مطلب خاص بیرون می آورند. هی بیایند بگویند آقا چی؟ آقا چی، چی چیست آقا؟ این حرف‌ها چیست؟ با صحبت کردن و هی مسأله مطرح کردن و این‌ها که دیگر مسأله درست نمی‌شود. امروز یک صحبت می‌شود فردا....، بله در بعضی از موارد خاص که انسان واقعاً نمی‌تواند تمییز بین طرفین را بدهد در آن موارد خب اشکال ندارد. اما این‌که مواظب این باشد که مطلب حتماً بخواهد با گفتن و با زیاد صحبت کردن!.....

یک وقت من جایی می‌خواستم بروم خدمت بعضی از دوستان و حالم در آن موقع یک حال خاصی بود، خب در بعضی اوقات این برای همه پیدا می‌شود و اختصاصی ندارد. گفتند آقا در فلان جا برویم. گفتم نه! فلان، خیلی اصرار شد خب من می‌دانستم که....، گفتم آقا من می‌آیم در خدمتتان، خیلی هم از این بابت تشکر می‌کنیم، ولی یک شرط دارد و آن شرط این است تا من صحبت نکردم کسی از من چیزی نپرسد، و کسی هم کاری به کار من نداشته باشد. این‌جا می‌نشینم آن‌جا می‌نشینم حرفی می‌زنم چه می‌گویم، هیچ کار، هر کی به کار خودش و هیچکس صحبت نکند. خب من احساس کردم خب افراد لطف دارند محبت دارند، خب بزرگواری آن‌ها و کرامت آن‌ها، احساس کردم که خب توقعی بوده است مثلاً الآن می‌رویم و صحبت می‌کنیم، در طول این سفر دیگر بله حسابی سؤال‌ها و مسائل و این‌ها. یک مرتبه مطلب دیدند به شکل دیگر و به قسم دیگری درآمد، خب آن‌ها هم مطلب را متوجه شدند و گرفتند.

این مسأله مربوط به همه است. نه اختصاص به یک نفر دارد. اختصاص به یک نفر ندارد. رفقاء و دوستان باید متوجه این مسأله باشند، چون من این مسأله را احساس کردم، صحبت زیاد و عمر و وقت و زمان را به صحبت گذراندن، این از مایه و از کیسه خوردن است‌ها. و از دست دادن کارهای انجام شده است‌ها. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند که بعد از جلسات رفقا با هم کمتر صحبت کنند. حتی با عیالاتشان کمتر صحبت کنند بعد از جلسات، و صحبت‌های عادی هم، این صحبت‌ها باید در حول و حوش مطالب مفید، با توجه به رعایت شرایط طرف مقابل باشد. یکی حالش حال صحبت کردن نیست، می‌خواهد در خودش ساکت باشد. می‌آیند پیش آن می‌نشینند. آقا راستی می‌دانید دیروز مثلاً فلانی چه کرده است و چه کرده است؟ هیچی، تمام آن حال همه از بین می‌رود. بخصوص در ماه‌های حرام و در ماه‌های محترم که رجب و شعبان و رمضان و همین‌طور در اوقات

خاص و در زمان‌های خاص که لطف و عنایت پروردگار در آن اوقات، شکل دیگری دارد، ما می‌بینیم در یک همچین موقعیت‌هایی فرصت را از دست می‌دهیم.

یعنی درست همان موقعی که می‌خواهد یک رحمتی بر یک شخصی بیاید، یک بارقه‌ایی بر او بیاید، یک نفعه‌ایی بیاید یک مرتبه رفیق بغلی می‌گوید، آی فلانی چی شد؟ تمام شد رفت، حالا کی دوباره می‌آید؟ یا خودش صحبت می‌کند. آن رحمت پروردگار و آن بارقه بر دل آرام می‌نشیند نه بر آن دلی که دارد حرف می‌زند، بر آن دلی که حرف می‌زند نمی‌نشیند. آن دلی که دارد صحبت می‌کند، آن بر این نمی‌آید چرا؟ چون او در حال تموج و در حال گردش است. در حال اضطراب است و بر قلب مضطرب جاذبه‌های الهی و نفحات الهی وارد نمی‌شود.

دل باید آرام باشد دل باید متوجه باشد تا بتواند آن‌ها بیاید.

یک وقت مرحوم قاضی رضوان الله علیه در مجلس نشسته بودند راجع به حضور صحبت می‌کردند که حضور را مغتنم بشمارید. حضور یعنی جمعیت خاطر و جمع شدن و توجه به مبدأ داشتن و در خود بودن. این را می‌فرمودند خیلی مغتنم بدانید. در این موقع شخصی از توی کوچه رد می‌شد می‌زند به دیوار، یک تق صدایی می‌آید، می‌فرمودند در بعضی از اوقات همین صدای تق، آن حضور را از بین می‌برد و دیگر نمی‌آید. یعنی در آن لحظه می‌بایست که بیاید و به قلب بخورد. این صدای تق باعث شد که آن قلب تشویش پیدا کند با تشویش هم که دیگر نمی‌نشیند. آن نمی‌آید و در این جا قرار بگیرد. اینقدر مسأله مسأله مهم است. علی کل حال.

این جنبه که جنبه عنایت خاص پروردگار است، این جنبه خلاصه بسیار محترم و بسیار مغتنم است و واقعاً هرچه ما راجع به این مسأله فکر کنیم فکرمان به جایی نمی‌رسد. جداً! واقعاً تا بحال با خودمان فکر کردیم؟ این مسأله را بررسی کردیم که خدایا اگر این مطالب را برای ما باز نمی‌کردی ما چکار می‌توانستیم بکنیم؟ خدایا اگر ما را در این موقعیت قرار نمی‌دادی کجا ما می‌توانستیم این مسائل را بدست بیاوریم؟ کجا ما می‌توانستیم به این نکات برسیم؟ خوب کم نیستند افرادی که این‌ها از نظر علمی و از نظر تئوری نسبت به این مطالب آشنایی دارند. کتاب‌ها می‌نویسند، مسائلی انجام می‌دهند.

چند روز پیش بود کتابی از یک نویسنده من مطالعه می‌کردم، نویسنده‌ای که نسبت به مسائل اسلامی و فلسفه و عرفان اسلامی شخص واردی است، و در خارج زندگی می‌کند و در آن جا فعالیت‌هایی دارد و این‌ها. وقتی من این کتاب را

می‌خواندم واقعاً سر به سجده گذاشتم، گفتم خدایا ببین مطالبی که دارد می‌گوید همان است، مسائلی را که دارد در آن‌جا می‌گوید همان است، همان چیزی است که ما شنیدیم، البته خب برخی از آن است، نه این‌که حالا همان است عیناً، خیلی تفاوت دارد، نخیر همان هم نیست ولی خب تا حدودی مطالب هم شنیده شده است. پیش بزرگان رفته است این طرف و

آن طرف گشته است. پیش علامه طباطبایی رفته است. افراد دیگر را دیده است با خیلی‌ها....، ولی همه‌اش دور خودش می‌چرخیده است. این رفتن‌ها و این حرکات به باطن او نفوذ نکرده است. حالا نتیجه‌اش چی؟ آقا نسبت به مسائل آشنا، نسبت به فلسفه آشنا، نسبت به معارف آشنا، باید در یکی از شهرهای فرض بکنید که من باب مثال حالا هر جا، امریکا جای دیگر این طرف آن طرف، این طرف برود و آن طرف برود و سخنرانی بکند و مجلس و فلان. بنده خدا، آخر خدا را که آن‌جاها نمی‌شود پیدا کرد. جلسه تشکیل بدهند سمینار تشکیل بدهند نمی‌دانم سالروز درست کنند، یاد روز درست کنند نمی‌دانم از این روزهای کذا، مدال بدهند. دکترها جمع بشوند افراد جمع بشوند، در آن‌جا چه کنند، کف بزنند نمی‌دانم چکار بکنند افتخار سخنرانی در فلان جا را به ایشان بدهند چکار کنند چی؟ چی؟ در آن‌جا سخنرانی شد در....، نگاه می‌کنید به حرف می‌بینید تو ندارد، باطن ندارد، خشک است. مثل بادکنک می‌ماند تق بزنید می‌ترکد. هیچ، حباب، حباب، حباب مرحوم آقا از این افراد تعبیر به بادکنک می‌کردند.

بادکنک چیست آقا؟ همه‌اش درون آن باد است دیگر. خیلی بزرگ است. از این بادکنک‌ها بعضی‌ها هست، سابق ما می‌دیدیم دیگر، نمی‌دانم دیگر حالا هست یا نه؟ در همان زمان سابق وقتی که در مراسم از این طناب‌ها خیلی، یک چیز عجیبی بادکنک عجیبی خیلی بزرگ، ولی همه‌اش حرکت می‌کند مردم را متوجه می‌کند این طرف آن طرف جمع می‌شوند نگاه می‌کنند یک سوزن تق بزنید یک دفعه پوچ! تمام شد. هیچی، این‌ها همین هستند. باد و بود زیاد است. مجالس سمینار بیا و برو سخنرانی کنید فلان کنید بالا، نمی‌دانم جشن بگیرند چکار بکنند. نمی‌دانم اهداء جایزه بدهند مرد سال معرفی بکنند چه کنند. بنده خدا کلاه سر شما گذاشته‌اند با آن عمامه‌ات. کلاه سر شما گذاشته‌اند که به نفت رسیده است، خبر نداری مسکین. خوشحال از باده پیروزی و معرفی شدن!

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه را هم می‌خواستند این کلاه سر او بگذارند. مرحوم آقا نقل می‌کردند که آقای مطهری آمد پیش علامه طباطبایی و گفت آقا مبدا این کار را انجام بدهید، مبدا بیابید، این‌ها می‌خواهند آن ارزش و آن بهاء و عظمت یک عالم روحانی را در این داد و ستدهای دنیوی و بهیمنیت و اعتبارات دنیوی قربانی کنند و مرحوم علامه طباطبایی نپذیرفتند. دنبال مرحوم آقا هم آمده بودند. در همان زمان سابق آن فروزان‌فر کذایی که هر وقت اسم او می‌آمد

مرحوم آقا می فرمودند لعنه الله عليه .ایشان می فرمودند آنها از آن حرامزاده‌هایی هستند که نقشه‌های زیرکانه فراماسونوری بر علیه اسلام را این‌ها دارند پیاده می کنند، ولی متأسفانه عده‌ایی، از آنها به تکریم و تعظیم حتی الآن دارند یاد می کنند، حتی همین الآن !چند مرتبه فرستاد همین فروزان‌فر دنبال مرحوم آقا که یک استادی دانشکده

الهیات و این‌ها را آقا قبول بکنید. ایشان فرمودند بنده در همین مسجد نماز می‌خوانم و اگر قرار بر تبلیغ باشد برای افراد بیان می‌کنم.

چقدر افراد را بردند و گول زدند و با تشویق و کف‌زدن‌ها و جلسات تشکیل دادن این‌ها، چه کسانی؟ افرادی که از آن معتمدین و ستون‌ها و پایه‌هایی بودند که رژیم طاغوتی گذشته و نظام شاهنشاهی پهلوی بر این ارکان و بر این ستون‌ها خود را استوار کرده بود. این‌ها نبودند که او هم نبود. اگر این فروزان‌فرها و این سعید نفیسی‌ها و چهره‌های علمی شناخته شده در دستگاه نظام پهلوی نبودند، که او نمی‌توانست این جنایات‌ها را انجام بدهد، او نمی‌توانست این همه فساد کند، او نمی‌توانست. این‌ها بودند که این پایه‌ها را نگه داشتند این افراد بودند! آن وقت ما بیاییم در یک همچین محیط دانشگاهی از دست این افراد مدال افتخار بگیریم. از دست این افراد ما بیاییم و چه کنیم؟.....

خب این از یک طرف، از طرف دیگر خود را همراه قرار بدهند. آن پستی خود را با آوردن یک همچین شخصیت‌ها جبران کنند. بگویند این‌ها هم در دانشگاه هستند این‌ها هم آمدند! این‌ها هم بله، ما هم یک همچین افرادی داریم بالأخره این محیط، محیط علمی است. این‌ها همه نقشه است آقا. چه کسی بود این‌ها را می‌فهمید؟ مرحوم آقا می‌فهمیدند. آن کسی که می‌داند این نقشه کجاست؟ سراغ بنده هم آمدند برای همچین مسائلی. گفتم ما یک طلبه‌ای هستیم همین جا داریم درس می‌خوانیم و همین جا، نشان چی بدهند و فلان بکنند. همه این‌ها دنیا است. همه این‌ها گول‌زدن‌هایی است که در ظواهر فریبنده می‌آید و آن مناعت و ارزش و بهاء را می‌گیرد و جای خود را به همین دنیا و اعتبارات و همین امور و این‌ها می‌دهد.

برای مرحوم آقا نامه فرستادند که شرکت کنند در مراسمی به عنوان کتاب سال و امثال ذلک. مرحوم آقا فرمودند به یک شخصی، عذرخواهی کنید و بله....، حتی گفتند که وسایل را آماده می‌کنیم برای رفت و آمد که بیایند و چه کنند، فرمودند خیلی تشکر می‌کنیم ما مشغول هستیم. شما بروید، و بعد هم که خب یک جوایز و چیزهایی بود فرمودند آن‌ها را هم بگویید که این‌ها صرف در مسائل در آن موقع خب زمان جنگ و این‌ها بود دیگر، فرمودند این‌ها را هم صرف در امور خیریه و مقابله با این مسائل و این‌ها بفرمائید تشکر کردند از این چیزها.

یک انسان زرنگ و یک انسان کیس این است که دقیق، نکته‌سنج، مطلب

را بگیرد و گول نخورد، و غره نشود به این مطالب. و بداند آن عظمتی را که در این
موقعیت بخصوص برای رفقای طلبه و اینها، این مطالب را عرض می‌کنم البته
خب این قضیه در موارد مختلف برای هر کسی ممکن است

نسبت به وضعیت خودش پیش بیاید. اما با توجه به وضعیت و موقعیت فعلی این مربوط به این صنف و این گروه مشخص است ما باید بدانیم آن عظمت و بهاء و بزرگی و علو شأن و مقامی که در مکتب امام صادق علیه السلام بدست آوردیم، با این خر مهره‌ها عوض نکنیم. با این مسائل پست و اعتبارات و کفزدن‌ها نیاییم یک وقتی خدای ناکرده عوض کنیم. ما آن وضعیت و موقعیتی که در این وادی برای خود کسب کردیم و خداوند منت گذاشته است، مبدا بیاییم و با این امور ظاهری و پفکی و بادکنی، این امور اعتباری با این هیاهوها با این سر و صداها، با همین‌ها، با همین‌ها، با این مسائلی که با کمترین اختلافی همه آن فراموش می‌شود، همه آن فراموش می‌شود. امروز با دو تمجید و دو تعریف و دو مطلب خلاف واقع گفتن مورد مدح و ثنای عده‌ایی قرار بگیریم فردا با بیان یک مطلب واقع چنان سرنگون بشویم که از درون قعر چاه هم نتوانند ما را بیرون بیاورند، همین است دیگر. تا وقتی انسان ثناگو باشد، معزز و محترم است و از انسان استفاده می‌کنند. همین که انسان بخواهد یک حرف حق بزند چنان با سر سرنگون می‌شود! تو گویی اصلاً اثری از او اصلاً در عالم وجود نبود، بابا این همین بود که دیروز جایزه گرفت‌ها. این همانی بود که دیروز مدال گرفت.

هنوز دو روز نگذشته است. چه شد یکدفعه؟ مسائل به این کیفیت؟ چه شد؟ آن وقت انسان می‌شود چی؟ خسر دنیا و الآخره اما اگر از اول بر یک جریان منبع و کریم و متین و استوار انسان حرکت کند و چشم خود را فقط به مکتب امام صادق باز کند و از همه مکاتب دیگر صرف نظر کند و وجهه خود را فقط تاسی به امام زمان ارواحنا فداه قرار بدهد، و بقیه شخصیت‌ها دیگر برای او بی‌ارزش و بی‌بهاء باشد، دیگر در این نوسانات برای او نوسانی بوجود نخواهد آمد. بالا ببرندش، پایین بیاورندش، تعظیمش بکنند، این طرفش کس دیگر است حساب و کتابش با کس دیگر است. این تعظیم‌ها تعظیم‌های اهل دنیا است، که با یک کشمش گرمشان می‌شود و با یک غوره سردشان می‌شود. امروز دوتا تعریف بکنید، انسان را به کجا می‌برند، فردا یک قضیه اتفاق بیفتد، امروز اگر دست در جیب کنید بهترین فرد عالم هستید، فردا بخاطر یک مصلحتی امساک بکند از هر فردی بدترید. امروز اگر با خوش‌رویی و خوش‌برخوردی مقابله کنید بسیار فرد منظم و منزهی هستید فردا یک اخم بخواهید بکنید دیگر از هر فردی بدتر. این مردم همین هستند. در این داد و ستدها، تغییرات، عقاید فرق می‌کند مسائل همه عوض می‌

شود. قوانین و مقررات همه جای خودشان را عوض می‌کنند. اما آن کسی که در یک غناء و استغناء نه ذاتی گرچه استغناء طریقی و حیوی، حیات او به یک استغناء علمی رسیده است. دیگر

حالا هر که می‌خواهد مدح او را بکند هر که می‌خواهد ثنا بکند هر که می‌خواهد نکند، نکند صد هزار سال نکند.

خدا نیامد آن روزی که اینان بخواهند انسان را مدح و ثنا کنند. آن روز نیاید و إلیا باید انسان خودش به فکر بیاید، چه شده است که این‌ها دارند انسان را [مدح می‌کنند؟] بله؟ این چیست؟ این رأفت خاص پروردگار است که شامل حال هر کسی نمی‌شود و هر کسی به این مرتبه نمی‌رسد. آن طبیب یا آن فرد تحصیل کرده یا آن فرد صاحب حرفه‌ایی که بنای خود را بر صحت عمل گذاشته است. آن باید ادراک این مسأله را بکند که این فهم و بینش را چه کسی به او داده است؟ هزار نفر هستند. افرادی هستند، در هر رشته‌ایی منحرفین قرار دارند و آن کسانی که مواظب بر راه هستند و مواظب بر طریق هستند، این مهم است. امروز می‌گذرد فردا هم می‌آید فردا هم می‌گذرد، بالأخره این روزها می‌گذرد، اما آن نتیجه‌ایی که برای انسان می‌ماند چیست؟ آیا نتیجه موجب سرافکندگی و خجالت و شرمندگی ماست یا آن نتیجه موجب سرافرازی ماست؟ هر کسی در هر وضعیتی و در هر رشته‌ایی و در هر موقعیتی که قرار دارد این مسأله [را] باید متوجه باشد.

وَالْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحْنُنٍ رَأْفَتِكَ خدایا تو کسی هستی که به واسطه رأفت و رحمتی که بر بندگانت داری استمرار بخشیدی.

الهی رَبِّتَنِي فِي نَعْمِكَ وَاحْسَانِكَ صَغِيرًا. خدایا تو مرا در دوران صغر پروراندی و از نعمت حیات برخوردار کردی و علل و اسباب را برای تربیت من جسماً و روحاً فراهم کردی و نَوَهْتَ بِاسْمِي كَبِيرًا و اسم مرا در بزرگی بلند داشتی. ما ظاهراً قرار بود راجع به این فقره [صحبت کنیم] الآن چشمم به ساعت افتاد و دیدم که ظاهراً از یک ساعت گذشت بله آقا؟ بسیار خب ان شاء الله دیگر مورد مؤاخذه‌ی رفقا قرار نگیریم! مورد مؤاخذه رفقا که قرار نمی‌گیریم ولی علی کل حال دیگران، حالا بالأخره باید همه حقوق در این جا مورد توجه قرار بگیرد. علی کل حال مجالس انس است و مجالس محبت است و مودت و شب‌های ماه رمضان و انسان هم به گذشت زمان توجه نمی‌کند. علی کل حال بنا داشتیم بر این که یک قدری زودتر تمام بشود تا این که افراد، دوستان رفقا هر کدام، علی کل حال دیگر شب‌هایی است که گیر نمی‌آید واقعاً. من امروز داشتم به اهل بیت می‌گفتم که ماه رمضان تمام شد گفت چه تمام شده است؟ امروز روز هشتم است. گفتم ما که این هشت روز اصلاً نفهمیدیم ما که اصلاً نفهمیدیم این هشت روز، خب بیست و دو روز

دیگر هم می‌آید و انسان می‌بیند که چطور این نعمت‌های الهی همین‌طور جاری است و لیکن ما قابل و لایق برای ادراک این‌ها نیستیم مگر این‌که خود خداوند تفضلی را بکند. و از آن نفحاتی که بر بزرگان در این ماه وزید و رحمت و رأفت، خاص پروردگار شامل حال بندگانش شد. مگر این‌که به واسطه انقباض اولیاء خدا و بزرگان، خداوند هم لطفی به ما بکند. علی‌کل‌حال گفتیم که دیگر مجالس بیش از این طول نکشد تا این‌که بتوانند رفقا به کارهای خود برسند.

و دعایی و ذکری، بیداری.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه ما هم در حالات مرحوم آقا می‌دیدیم که دیگر تقریباً از نیمه ماه رمضان به آن طرف، دیگر تقریباً سه چهارم شب را بیدار بودند یا دو سوم آن را بیدار بودند و کمتر می‌خوابیدند. در آن دهه آخر که شاید خیلی مثلاً فقط در حد رفع خستگی و ضرورت، ما این مسأله را از مرحوم آقا مشاهده می‌کردیم. ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند با رأفت خودش و با فضل خودش با ما عمل کند و نفوس ما را که قابل برای این همه برکات و این‌ها نیست، خداوند این نفوس را به بزرگواری مستعد برای ادراک برکات و نعمات خودش در این ماه بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد